

طبلی که هر کس اجیری کم شدی بنزدان طبل امیدی و دره سران طبل رزوی او را
برآمدی که گشته تو در طلان موضع است و همچنان بودی سیم اینه که هر کس
خواست که بر حال غایبی واقف شود در آن اینه نگاه کردی و خیال آن کس
در آن اینه در هر شهر که مقام داشتی و در هر حال که بودی مشاهده کردی چهارم
حوضی که مرود هر سال بکیر و زرب لب حوض جشتی ساختی و از اطراف مملکت او
اعیان و اشراف سجدت امیدی و هر یک از اشراف نوعی با خود او در دندی
و در آن حوض ریختندی مرود اشاره سابقان کردی تا اینا از آن حوض
شراب دهند از برای هر کس همان چیز برآمدی پنجم عذیری که چون دو کس با هم
منازعت کردی در اینجا رفتندی هر که بر باطل بودی اب بر او زیاده گشتی
خیانتی اگر حق را کردن نهادی غرق شدی ششم آنکه بر در خانه او درختی بود
که تمامت لک را سایه کردی و نیز فایز تریدی علم بمارت محاربه و مبارزه
و مقاتله بر قدر دشمنان و فتح صفدان و در شدی خیانتی نقل است از ارسطو
که میان حکیم کامل بر باطوس و بید اغوش ترک در باطل منازعت افتاد و بید اغوش
گفت ترا با من چگونه طاقت باشد که مرغ در ظل از مقاومت با من عاجزند برها
طوس از بید اغوش چون این بشنید مرغ محرق باخت و بروح مرغ استغاثت
حسب تا بید اغوش سوخت و خلق حیاره از شر او ناسودند و ابو معشری آورده
که در بلاد هند ملکی بود پس عاقل و عالم ابرار بخوم داد و تخریج کرده بود ملکی
دیگر قصد ملک او کرد و هر چند با این ملک می گفتند که دشمن میرسد بدان
النفات نمیکرد تا نزدیک شهر رسید و او با جمعی از ندما بشارت مشغول بودند
در الوقت مرغ رجوع کرد و دفع او استغاثت طلبید چون قریب ساهی
گذشت دیدند که از هوا چیزی برآید چون پیش ایشان فرود آمد اینه دیدند
ارنس بکل مثلت و سری بریده در اینجا ها ده ندمای ملک از آن تیر رسید
و همه روی بکیر نهادند ملک شهنشید و ایشان را طلبید و گفتند که ده دهمید که

که این سرگش است که قصد ملک میسر دوش دفع او بدان چیز کردم که تمام را
در سنج تحویل آن نسبت بخون و حماقت میکرد دید ایان خدمت کردند و معذرت
خواستند پس گفت میدانید که سبب تلیث این اینه چیست گفتند نه گفت
السنکه چون ابتدا بعلل کردم مرغ در تلیثه آفتاب بود پس اتباع آن ملک معتدل
که سختند و پیش سپرد رفتند و اراخال بدرشش اعلام کردند آن پسر بر همه راجع
و از ایشان شخص سبب انجبال غمی و ایشان گفتند آن شخص مگر تسخیر مرغ کرده است
او با چهار مرد از بر اینه و غیر هم بدو غوت مرغ مشغول شدند چون مدت یکماه
صاعقه برآمد و همه را بسوخت و نیز فایض بدین علم بسبب اعلام ارواح بر جادو
که حادث خواهد شد واقف گردد و از مضار آن احتراز نمایند چنانکه از مابین قره
خرامی نقل است که گفت روح رخل بن منقول بود و دعائیت بن میکرد بعضی از خداد
پیش محقق قصد بن میکردند که او پسر ترا بر خلافت تحلیص میکنند و قصد برین
متغیر شدن در خانه خفته بودم روحانیت بن فرود آمد و مرا بیدار کرد و بگریستن
فرمود بن از خانه بیرون ادم و در خانه بعضی دوستان مخفی شدم هم در آن شب
رسول محقق بر رسید و مرا و پسر بن سنا را طلب کرد پسر بن در خانه خفته بود و او
میدیدند مستطما بر افروختند و جستجوی بن کردند پسر با ایان مبار و میرفت
و ایشان او را نمی شناختند و می پنداشتند او یکی از ایشان است روحانیت بن
سر از آن خبر داد گفتم چرا مرا نیز همچون پسر من میکنید دانید تا من نیز نزد دکنم و آن
شناسند گفت بیلاج بود در مقابل مرغ و گوی ثابت از مزاج مرغ بود و بیلاج
از شخص سالم بر تو امین نیستیم که نه بینند یا گزند نرسانند چنانکه بر او امین بودم
پس بن نیز زنجی کردم چنانکه چون چهل روز بر آمد آن دشمن بدترین حالتی
هلاکت و نیز فایز بر این علم قادر بود بر آنکه مظلومان را از دست ظالمان خلاص کند
و چیز غایب را از او بصد فرسنگ و هزار فرسنگ یا بیشتر دور باشند به بینند و در
آن تصرف کند چنانکه ثابت بن قره آورده است که یکی از اهل انصناعت محلی

ساخته بود که چون او در چشم یکشید همه چیز را میبید و اگر چه در نهایت بعید بودند
بر روی من و فلک و بن اوقای بعلکی خوشیتیم استخوان او کنیم در خانه او رفتیم و نامه
نوشتیم و او در خانه دیگر بود هر چه با پیشویشیم او حرف بگفت و بگوید که دیگر
بعد از آنکه از مطالعه نتواند خواند پس قضا و احوال بر او خود که غایب بود و میرسد
گفت بر او تو رنجور است و او را خرد زندی شد طالع او ثواب است و در چه ازان
تخصیص کند و نیز چنین بود فصل دوم شرایط اشتغال نعل بدانکه اهل این صنعت است
باز و شرط واجب میدانند اول نفی سنگ در تاشه غل چه با سنگ و نیز در هیچ
اشراط هر شود چهار واح از قلوب مطلع اند پس همچنانکه اگر شخصی را یکی از اشخاص
شتری در معاشرت دهد و او شوقی نباشد و بران قادر نداند و بدو کمان شتر و جل
برد و ان شخص بر نیت او مطلع باشد اگر از او التماس معاوضتی کند بدان اهتمام
نماید و از او هر کسی را بر سر وطن و عدم وثوق او برایشان واقع شوند اجابت نکند
و التماس نماید و نیز قوت تقانی کی از قوی ترین ارکان است و این باب
دان بواسطه آنست که سنگ و نیز دید باقی نماند و دیم آنکه اگر چند نوبت
عمل کرده باشند و اثران ظاهر گردد باید که از معاودت در عمل احوال مطلق نماید
و ترک نماید و چه مطلوب این علم نه بدان مشابه است که چیزی دیگر از مطالب بدان
رسد و سنگ نیت در آنکه هر چیزی که عزیز تر حصول او دشوار تر بود پس باید که از آن
اعراض نماید و اگر را بیک چیزی ازان واقع شود از آن بسیار داند و اجتهاد بلیغ نماید
که البته عاقبت الامر مطلوب رسد چه نقل است از ارباب طالیس که گفت من
شب در روز در این باب سعی می نمودم و هر وقت که از او چیزی می رسیدم بدان خدا را
شکر میکردم و اگر نمی رسیدم ازان طول میکشتم و گمان می بردم و همچنان سعی میکردم
تا عاقبت مطلوب رسیدم و هم سخن او است که گفت طالب این علم همچون غایبی است
که مشوق او سرگشتی کند چه اگر او از طلب تغافل کند هرگز به دسترسد اگر سجد در طلب
او گوشه دار جفا و سرگشتی او نیز متذرع میشود و هم مطلوب برسد و اگر چه بعد از مدتها

دراز بود و هر که عاقل بود داند که اگر تحقیق خواهد سیمی را مانوس گرداند باید در حدت
 اسیری یا ملکی متکلی شود و او را چند مدت باید ریخت کشید و چه مشقت تحمل باید کرد
 تا مگر اسخالت صورت سزد و چشمتد لخر ارواح مجرده و استیاس ایشان اسان
 دست دهد سیم آنکه کمان سبرد که بدانچه طالع متقنی در صولان میت نتواند رسید و
 کموبد چون خلاف آنچه از برای من مقدر است بن نخواهد رسید سحر واجبها در آنچه
 فائده زیرا که با جهاد سحره سیکه طالع اقتضای ان نکند توان رسید چنانکه فلک
 اقتضای سبردت کند و مردم از اسخانهای کرم و لباسهای ثقیل و آتش دفع کنند
 و گاه اقتضای حرارت ان کند و مردم از اسخانهای خشک و آبهای سرد و چیزهای خشن
 دفع کنند و از اسراط البیوس نقل است که گفت مرا هوس اسفیم ظاهر شد و طالع من
 اقتضای ان نمیکرد من اجتهاد نمودم حاقبت بمطلوبت چهارم آنکه اسرار این علم در
 ان جایز ندارند و الهما را از ابر جبال و فاق پوشیده دارند و از او سیده شنوات
 و مایه بخور و فادنازند و نیز ارواح عالم علوی از دوقوف انسان بر اسرار ایشان گذر
 دارند چه غالب آنکه هر که واقع شود از خدا سوسیت بر دین آید و دعوی لاهوتیت
 کند و طاعنی شود و فادلبیایان توله کرد و سیم آنکه باید سمارت اعمال در شب
 نماید چه افتاب سلطان قاهر است و با قهر او و ارواح بر افعال قادر تواند شد
 و جمعیت قوت نفاتی که رکنی است درین در شب بیشتر صورت سزد و چه
 در روز حواس محسوسات مشغول باشند و هر س در کتاب اسرار نجات گفته
 خیر ما یعمل به العالم با سخی من عیون البشر و شروق الشمس لان عیون الناس جاذبه
 بروحانیتها و ارواح البریخ فی نقاذ و شروق الشمس سطل المیر نجات تجامیتها
 ششم آنکه باید عمل از حبه جیری بود که خیر او غلبه بر شرش داشته باشد یا خالی
 از شر بوده باشد تا زودتر حاصل کرد و چونای طبیعت کلی عالم بر خیر است
 و هر که عمل از برای شرف و فاد بود ان طبیعت کلی منازع او شود و اثر ان کمتر ظاهر
 سیکرد و دهم آنکه از برای چیزهای خیس حقیقتهاست بروحانیت نکند بلکه

باید عمل او از برای امور عظیمه بود بحسب مسابقت بار و حیایات هشتم آنکه در مبدء با
اثان رجوع نکند چه اگر همچون تصدیق و انبراهم بود گاه باشد که انکس را هلاک کند
نهم آنکه تعلیق دهم کند یعنی که متصدی شود چه دهم تا اثراتی غریب است
دهم آنکه قوی دل و ثابت رای و صبور بود و بوفور عطر
و طهارت ظاهر و باطن محلی باشد یا ز دهم آنکه نفس او خسته و مرده نباشد بلکه زنده
بود چنانچه چون چیزی از امور رد و حیایات بر دلایج شود در او شوقی بدید اید
و حرکت او از برای طلب لذاتی نباشد و از دهم آنکه رعایت حال بحسب کسبت
و کیفیت واجب داند اما رعایت بحسب کسبت آنکه کم خورد و چه بسیار خورد
چون بر آنکه روزه داند و نفس را از فکر و ذکر باز دارد و تا تواند روزه دارد و بتدریج
تعمیل میکند تا آخر سجا بیکه بدرتق اکفا تواند کرد و اما رعایت کیفیت آنکه از
حیوانات و سحرات اجتناب کند و بنان دهم یا نوعی از جبوب یا بر وزن زیت
یا شیخ اکفا نماید و اگر جبوب را با هم خلط کنند هم پاک نباشد چه هرگاه چهل روز
بر این وجه روزه دارد روح و نفس او صافی شود و بیشتر خیزد بر او روشن گردد و دهم
آنکه دل را از فضول افکار رده پاک کند و از مستلذات دنیا اعراض نماید و هیچ
گونه التفات نکند چه هرگاه از هجوم قوت خلط و طبع آن در گذرد و سراوا را مانع
این مطلوب حالی گردد و وصول مطلوب اسان تر چهار دهم آنکه بدین ارا خلط
رده پاک گرداند چه هر که در بدن او خلط رده غالب باشد تخمالات همه مناسب
ان خلط بود و از تفکر در این غرض باز ماند یا نزد دهم آنکه بعلم نجوم و دقائق ان و ان
باشد تا طبایع کواکب و بروج و منازل قمر و طبایع درجات فلک و انظار سعد
شخص بشناسد و چون علمی خواهد کند که بداند که متولی ان که اتم کسبت و دهر آنچه تعلیق
مرد داشته باشد از ایام و ساعات و الوان و اشکال و اطعمه و اشربه و ملبوسات
و سحرات و غیر ان همه را جمع کند تا در بیشتر قوی تر بود و مقصود دهم در طلبیات چون
علمی خواهد کرد در زمانی مناسب ان اختیار کند چنانکه اگر حجتی گرمی بود تا تابستان

از کرانه برای سردی بود درستان و علی هذا گوشت تا کوکب حاجت در وقت ساعت ابتدا
 بجعل بود و کوکب معاونت او در آن عمل در اودا ببقیه طلسمی کل السنکه در اودا
 ثابت و سه کوکب سیار معاون باشند تا نسبت آن طبایع چهارگانه حاصل شود
 و واجب است که یکی از آنها عطار دلو در چه اعمال را بدو تعلقی تمام است پس در آن وقت
 صحرایی از یکی از فلزات سببه که آن کوکب دلالت کند بر اتم و جوه و حسن صور سازد
 و اینوقت می تواند کرد که پیش از آنکه کوکب بدرجه مناسب آن مطلوب رسد البته تظنیف
 و ادایه اسجد حاصل کند تا چون در ایندرجه باقی طالع رسید درقالی که از برای صورت
 ترتیب داده باشد فرو ریزد و اگر تلی از جنه عداوت بود اعتبار حال عطار دلو بود
 بر دخی که گفته شد و در ساعت او در درجه که مناسب است حاجت بود بخور کند تا از بین
 معقود یا حجر ازرق صحرایی باز در مناسب مطلوب نقشی مناسب بر آنجا کند و اگر
 در آنوقت نام و نعمت او یاد کند تا شرف و تیر بود و اگر از برای محبت بود اعتبار در
 و اموریکه مناسب مطلوب

۱۰ او باشد و علی هذا الکمال
 این وحیسه گفته است که اگر کسی خواهد از برای جابه و منزلت خود و هیبت و شجاعت
 طلسمی درست کند چون آفتاب بدرجه اول حمل یا چهارم یا پنجم یا چهارم یا پنجم یا نهم
 و شانزدهم از سرطان یا نهم و چهارم و بیست و پنجم از اسد یا اول و دوم و نهم
 و بیست و دوم و بیست و نهم از میزان یا اول و نهم یا نهم از جدی یا بیست
 سیم از دلو یا پنجم و بیست و سیم از حوت رسد و بر دایره افق شرقی بود و در رخ دریا
 یا عاشر آفتاب و زحل ساخط از برج آفتاب در آنوقت کمینی از حد بسیار خوب
 ستاند و بر آنجا صورت مردی برگریسته و بر سر او تاجی ثقیانی کرده و شمع
 و صرب در دست گرفته و سبابه دست چپ بر دهن نهاده و اگر در آنوقت سجده
 از نه نشسته و چون آفتاب در اندرجه باقی شرق برسد بدین مشغول شود و تا
 برج که آفتاب در او است طلوع میکند او مشغول باشد و همیشه تمام طلوع کند دست از
 عمل باز گیرد و انتظار کند تا بار دیگر آفتاب در همان درجه باقی مشرقی رسد تمام کند

و صورت چون تمام شود قطعه از زر خالص و الت تقنیغ حاصل کند و چون افتاب
 بهمان حالت عود کند از آن زر خاتمی بریزد و ملین را در آن ترکیب کند پس آنخرا
 حلا داده در کوزه آبکینه زرد یا سفید که پاک باشد بزند در کوفتی از دیباج مسک
 و پاک بر او اندازند و او را در برابر رخ جوی هفت شب تخم کند بجز که مناسب
 باشد و چون جوی خرد در دایره دارد چون هفت شب بگذرد و غرض حاصل شود
 هر که آنخاتم را در دست گیرد در چشم مردم باریت باشد و همه حاجت او را برآورد
 و همیشه در نزد سلاطین خداوند مرتبه گردد و اگر سحر بر رود طفل را بد و در آن خدا



سبب است و صورت مذکوره بر وجهی است که نوشته شده است
 ناکسم دیگر هم از آن اد برای کسب مال و دعت بزرگ و حسن معیشت
 چون شتری بهفده درجه حمل یا نوزدهم یا نوزدهم یا بیست و سیم اسد یا بیست
 و پنجم دبیت و نهم میزان یا نهم قوس یا سیزدهم جدی رسد و برافق شتری
 باشد و زهره و شمس ساطراد و عطارد ساقط از او و اگر انجمله دست مذکور

باید که عطارد ساقط باشد از او و زهره ماطر فوق الارض در الوقت قطعه از زر خالص
 بستاند و از او مثال لوحی تخم بریزد و آنرا بکیر و پاک کند و چون شتری بهمان حال
 عود کند بر یکدی ای ان لوح مثال شتری نقش کند و بر روی دیگر صورت زحل چنانچه
 بر منبر ایستاده باشد و طاد سی در دست گرفته و تر از دینی در دست و ایضا در برابر
 شتری هفت شب تخم کند و باید که بر سر آن لوح سوراخی کند در سیمانی از ابریشم در
 آنجا کشد و هر که این لوح در گردن اندازد و با خود بکاهد و در روزی او فراح شود و پیش
 او خوش باشد و مال بسیار حاصل کند و فوائد بسیار بیند و صورت بر وجهی است
 که نوشته شده طلسمی دیگر هم از آن اد از برای طلب باران و آب چون افتاب را با ماه



در جنبه ثور یا اول دینار دهم جوزا یا سیزدهم سرطان یا پانزدهم
 و بیست و پنجم عقرب یا پانزدهم دلو یا چهاردهم دشتیم و بیستیم
 دهم و بیستیم دبیت و ششم حوت اجتماع افتد اندیشه شخین

بزرگ بیک بستاند و بر روی او صورت مردی برهنه البتاده داراری بر میان
 و بر کمانی نکته کرده چشم و هر دو دست بر آسمان داشته چنانکه در وقت دعا
 بر آید و در برابر او صورت ایهویی که چو کند و مرغی بر صورت اهو و سنگرشت
 و اگر عمل این صورت در الوقت تمام نشود فطر باشد تا آفتاب بجهان حالت خود
 الوقت تمام کند و چون از احکام شرع صورت فارغ شود بستاند از خود و در غفران
 و لبان و مصطکی و حب العار و سبزدوس و میعه و از هر یکی جزوی و از آن یک نباید
 و میعه ببرد و آنرا حسب سازد هر یکی بمقدار حصی و شب آن صورت را در برابر
 برج حوت تخیم کند یکی از آن حب و چون حوت فرود در درگاه هفت شب
 تمام شود پس از رزیا سیم سیل فراکیر و بمقدار شری تمام و غلیظ و چون وقت
 حاجت باشد جابه بیرون کند و شمله در خود و سجده آن اینه را در دست چپ
 و روی آسمان کند و در آن اینه سیاهی بزند و بدان حب بخور کند تا باران
 بیاید و صورتانیت طلسمی دیگر در اتیاع مشر و فتنه و حرب در دیار شیمان
 چون مرغ بیزدهم یا بیت و سیم درجه ثور رسد یا شام
 و بیت و دوم و بیت و هفتم و بیت و هشتم از خوز
 یا اول سرطان یا یازدهم اسد یا بیت و نهم میزان یا بیت
 و یکم و بیت و ششم و سی ام قوس یا یازدهم جدی یا
 یازدهم دلو یا بیت و نهم حوت رسد و بر افق شری باشد
 و قمر بر برج یا مقابله او و کواکب خمسة باقیه از اوقات از نحاس سرخ مثابه مردی
 البتاده غیر و شمال مردیکه میان او دیده و نیم کرده باشند و شمال دو مردیکه با یکدیگر
 محاربه کنند صورتها فرود ریزد و مبالغه کند که آن صورتها درست باشد پس با
 سه خوک آنرا بیک ندان کند و در برابر کواکب راس الخول هفت شب بگذرد
 و صمغ و حب و میعه و بر برج بخور کند و چون از تخیم آن فارغ شود دینی از این
 فراخ که در آن چیزی نه پخته باشند حاصل کند و آن صورتها را در آنجا نهند و بی



اینین بر سر او نهند و وصل را محکم کنند و هر وقت که خواهد در دهی یا شهری خصومت
افتد و فتنه شود مترصد باشد تا سرخ سبکی از در جات مذکور طالع شود در آن وقت
آن دیگر در میان آن شهر یا ده دخن کنند در میان ایشان خصومت افتد و
یکی یکی را ملاک کنند و اگر در خانه شخصی دخن کنند همین خواص در صورت مهت



طالع دیگر هم از آن او بجهت تخیر و خوش و سباع چون
برنج بچهار درجه ثور یا بیت و چهار درجه جوزا
یا اول و هشتم اسد یا نوزدهم جدی یا نهم دلو رسد
و اخاب مقارن او رسد و اگر مقارنه شمس اتفاق

یافتد باید که برنج سبکی از این درجات طالع باشد و اخاب در تاسع یا عاشق یا حادی
عشر و در آن وقت سخاس سر خرا گرفته و بر تئال سردیکه بر شیر نشسته باشد و
سر بر نهاده و او را سینه شاخ بود و بدست چپ او خردی و بدست راست گزری از
از این دگر صورتی بر این وجه بکار نتواند ریخت هر یک از مرد و شیر و خوس تنها
بریزد و بعد از آن با هم ترکیب کند و سواد آن پاک گرداند چنانکه صورت خوب
شود در هر دو دان فارس سوراخ کند چنانکه در اندرون شیر رود و از آن سبها حله
یا سخاس استوار کند و هر دو طرف را سواد آن مالده تا سران سمار بدید نباشد پس
از آن در یک اینین یا سیمین هندی و روض زیت در آنجا بریزد چنانکه تا به بخت
بالا تر از آن صورت باشد و چون برج اسد ابتداء طلوع کند زفران دیک آتش
محتدل بر آفرود تا بجوشش آید پس آتش ترک کند تا آن دیک آرام گیرد و باز چنان
آتش کند تا جوشی دیگر برزند باز ترک کند تا آرام گیرد و همچین تا هفت نوبت پس
از آن برگیرد و چندان مالده که از زیت باقی نماند و هفت شب در برابر برج اسد بگذرد
و اخلیل الملک بخور کند و چون برج اسد فرورد در بر دارد و هر کس که مراعات این
کرده صورتی چنین فرا گیرد و با خود دارد همه سباع و دوحوش سحره شوند و اگر در این
ایشان سجنید را در آنجا دارند و هر جا که طلبید بیایند و صورت در اول صفحه اخیر نوشته

طلسم دیگر سحبه تسخیر طیر چون عطار دیار زده درجه حمل یا شانزده درجه
 ثور یا هشت درجه جوزا یا بیست و هشتم سرطان یا پنجم سنبله یا چهارم و پنجم دبیت
 و هشتم میزان یا بیست و یکم دبیت و چهارم عقرب یا اول دلو یا چهارم حوت رسد
 در افق مشرق باشد و زهره را با او نظر مقارنه یا تسلیس و مشتری از او ساقط باشد
 از زنجیر زمانی یک مقصداری تمام و یک یک بگذارد و در وقت معین که گفته شد صورت
 طادوسی که گیر اینجا حین و دم کرده باشد فرو ریزد و انرا سه دان پاک کند و سپین
 او صورت هدری نقش نماید و بر جانب راست در زیر بال او صورت کبوتری که
 دانه چسبند و بر جانب چپ صورت بطی و مجموع این صورت نقش را جدا نموده
 تصحیح کند تا خوب نماید و بعد از آن هفت شب در برابر بنات الخش مصطفی و شکر
 سجده کند چون از تخیم او فارغ شود چون طالع وقت برج جوزا بود و در چای یا رخ
 از اجز و کچ مثل ستونی بمقدار شانزده فرس بدارد و بر سر او و لکی از چوب نارنج
 بمقدار نه زرع یا رخ ذرع نصب کند هر چند در آن تر بود بهتر باشد و انرا بر آن
 ستون چنان محکم کند که بباد میل لطیفی نکند و سر انرا بصفحه چهار نشسته یا سنج
 بمقدار بشری دراز پوشاند و بر سر آن مجموع صفحه دیگر بنهد و آن طادوس را در
 آنوقت ریخته بود هر وقت که چن کسند همه مرغان مقصدان صورت کنند و
 سطح او شوند و این طلسم بس غریز است و فوائد بسیار دارد و صورت بر دوش
 که نقش شده است طلسم دیگر سحبه ایلاف چون زهره به بیت و پنجم درجه حمل یا دوم
 یا چهارم دیار دهم دبیت و یکم و هفتم ثور یا هشتم جوزا یا بیستم و
 بیت و یکم دبیت و هفتم سرطان یا نهم و چهارم دهم سنبله یا اول
 و چهارم و دویم دیار دهم سنبله یا چهارم دهم میزان یا شانزدهم
 عقرب یا بیست و دهم و نوزدهم جدی یا سیم حوت رسد و
 قمر مجاهد زهره یا تسلیس و تسلیس او یا مقارن اقتاب و سرخ از او ساقط باشد
 کهنی از حجر لاجورد و زبرکترین و خوبترین آنچه دست دهد و بر این صورت دوز



که متعلق باشند صورت کبوتری که بچه را دانه دهد و صورت شاخ در میان نقش کند
 و ما دام که زهره بر دایره افق شرقی بود این عمل کند و چون در صورتها فارغ شود و چهار
 گوشه آن بکین چهار سو راخ کند بر هر سو راخی پنجمی از زهره برد و در سو را سو دهان
 مالده چنانکه با بکین راست شود و چون زهره به همان حالت عود کند بستاند از زهره
 و سیم اخرا ی ستادنی و با هم مزج کنند و انگشتی فرو ریزد و آن بکین را جلاد دهد
 بر اسنخ ترکیب کند و بعد از آن در قلع آبکینه پاک بند و سرانرا سنجید که از جنس آن
 باشد پیوسته و در برابر زهره هفت شب بخور شک و زعفران و کافور
 تخم کند در اول شب یا در اخر و هر گاه که زهره فرو و دایره دارد و در هر کس که
 این حاتم را با بخود دارد همه مردمان او را دوست دارند و زمان عاشق او شوند
 و از فرمان پیرون نروند و روزی بروی فراخ شود و خواهد بسیار تجربه معلوم کرد

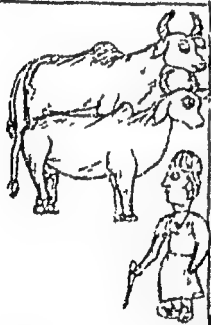
لقسمی دیگر از آن در نقی و تفرقه چون زحل با مزج سیم درجه عمل
 یا بیت و دوم یا بیت و سیم ثور یا بیت جوزا یا پنج سرطان یا
 دویم و بیت و چهارم و بیت و ششم اسد یا نهم و بیت میزان یا
 بیت و هفتم عقرب یا هفتم قوس یا بیت و دوم جدی یا
 دویم و یازدهم دلو یا بیت و سیم حوت رسد و او بر دایره



افق شرقی بود زهره از او ساقط و قدر مقابل یا ترسیع بستاند قدری از سرب
 و صورت دوم در که پشت بر هم کرده باشند در میان ایشان مردی که روی او چو
 روی سگ باشد معولی در دست گرفته فرو ریزد و امیضه رتبه سو دهان پاک کنند
 چنانکه عادت است و باید که صور بر مثال نمودی بود پس از آن در کوزه کلین سیاه
 و سرانرا سنجید که از جنس او باشد پیوسته و هفت روز در آفتاب بند و چون شب اند
 نر دارد و هر روز چون آفتاب در آید بمیخه و سدر و سبزه بخور کند تا هفت روز تمام
 شود پس هر گاه که خواهد میان دو کس دشمنی و تفرقه اندازد قدری از موی خوک بر آن
 صورتها بچسباند و آن هر دو کس را یاد کند و آنرا در جای که اجتماع ایشان بود و هنر کند

و هرگاه نتواند در خانه یکی از ایشان دفن کند که بزودی میان ایشان عداوت بدید
 و از یکدیگر جدا می جویند و دیگر التیام نپذیرد صورت از قرار است که نقش شده
 طلسم دیگر بجهت رام کردن حیول و دواب هرگاه شمس در یکی از این درجات ثمانیه
 حلول کند و آن از ثور و اسد سلطان و این زمان از قوس جدی از دلو و در افق شرقی
 بود و قمر از برج خود در یکی از این درجات ثمانیه که تاسع و عاشر و حادی عشر است
 باشد و زحل از برج او ساقط بود در این وقت قطعه از نحاس گرفته و صورت همان
 شب نقش کند و بقدر دقت در تصحیح او نموده و جای دو چشم را سوراخ کرده
 قطعه مینا بر شال دو چشم بر او بنشیند و جهد کند که شمس در یکی از این درجات طلوع
 بود و عمل تمام شود و بقدر مقدور از تراشه سیم اسب گرفته در یک لیلیف کرده
 و از آب قراح پر کرده میباید این آب از جانی که دست باو برسد دقت برداشتن
 مثل انهار و عیون اسب جاری بهتر است و بچو شاند چون سیم اسب خوب بچسبند
 همان قدر بال اسب یا خریا ستر در او مخلوط کند بعد از آن تمثال را گرفته بجهال
 برج قوس هفت شب تخیم کند و چون برج قوس غروب کند بر دارد و در وقت
 برداشتن با خود و حسب الفار بخور کند و هر شب چنین کند بعد از هفت شب عمل
 تمام است و هر که این طلسم را بخورد دارد هرگاه نزدیک اسب و استر و خر شود باو
 از آرمیرساند اگر چه گرسش باشند همه با او رام شوند و این طلسم با هر که باشد از
 دواب عالمه ایمن گردد و صورت اینست طلسمی دیگر بجهت زراعت و عمارت هر
 زحل یکی از این درجات که از ثور و جوزا اسد و عقرب و جدی نزدیک کند و قمر
 زهره در تثلیث یا تدریس یا مقارنه فقط مخرج او باشند و زحل در نفس دایره
 افق شرقی بود یا به از سرب و پاره از مس اخمر گرفته و در طریقی بگذارد تا غروب
 شود تمثال مردی که بدست او پنج بود بگذاری که زمین را میکاود و بعد از آن
 صورت دو کادشاخ دارد و مردی که تابع ایشان بود و گویا که تخم میافشاند بر سر
 و تمثال را تمیز و لطیف کند تا بغایت صحت برسد و تا پیش را در جبال برج ثور

هفت شب تخیم نماید و هر شب از میوه در عفران و عروق زیتون بخور کند و وقت
غروب برج ثور بر دارد هفت شب چنین کند و از زمین که اراده عمارت او دارد
مدری خاک گرفته خیم کند و در یک طبق موافق با رذ و صفحه از رصاص کمر گرفته
تمثال مذکور را بر آن صفحه میخ بکوبد و صفحه و دیک را آب بپاشد و صبح کند و تمثال
در دیک گذارده با طبق مذکور خوب بپوشد و مفضل دیک و طبق را بجل خوب بکشد
ستوجه طلوع برج ثور باشد چون ابتدا الطلوع کند دیک را مع ماضیه بر زمین که از
عمارت و زراعت دارد نزدیک دو لای که آب بریزد و دفن کند باید که قریب
میل باشد پس آب زراعت را در او جاری کند و میباید که نزدیک وی سهل
زیتون عنبر نماید مادام که این تمثال در آن زمین است معمور و مزروع میماند
و هرگاه در تخریب او کوشند عراب نشود و صورت از قرار منقوشه است



طسم دیگر سخته تمریض و امامه هرگاه رخل در یکی از این درجاست
که از جو زار سلطان از سبند از غریب از خوت نزول
کند و بر آن شرفی باشد و قمر معادن او یا معادن مرغ
یا در تریع رخل بود و عطار و بوجی از مخازجات مانع
رخل بوده پاره از رصاص کمر گرفته در وقت مذکور گذارند
در نایل کرده نرم سخن نماید اقل مراتب هفت مرتبه چنین

کند و چون رخل در جات مذکوره عود کند رصاص مذکور را بگذارد و تمثال
مرد مرده در بن باکیه بر آن مرد صورت بیماری که زنی سوی ژولیده بر او کمر
سکند بریزند و صورت را بقدر امکان ملطیف و تسخیم نمایند و در جبال رخل
هفت شب تخیم کند و هر شب با میوه و لباده بخور کند و چون از تخیم و بخور
فارغ شود و تمریض شخصی یا عضوی خواهد خرقه از کفن سرده یا از کرتنه که با آن مرد
باشد بگیرد و تمثال را بر آن خرقه بچد و سر تمثال را با او مطابق کند و در منزل
آن شخص که اراده تمریض و غیر او دارد دفن کند جامه در موضع منام و جلوس

تا که این میسر نشود در یکی از اطاقهای آن که اراده اقیاع مذکور است را دارد دفن
 کند باید که وقت دفن نفس عامل متوجه مثلث باشد یعنی که تا این طلسم در زنجی
 مدفون است آن شخص زنده است و گذر کند هر که در آن سر باشد این طلسم میسوزد
 و در آن شود بسیار است و صورت مذکوره از قرار منقوشه است طلسم دیگر چنین

توه یا ه و ح و ط و ک و ز هرگاه زهره در یکی از این دو درجه که از
 دیو و درخت است قمر و مریخ بنوعی از چهار جات خارج او
 بودند خصوصاً مقابله و هرگاه زهره این صفت در افق شرقی
 باشد صفحه از نس معتدله بگیرد و بر او مثال مردی که
 بر پشت خائیه باشد و زنی نشسته و زن دیگر بر پشت





خوابیده هر دو بار بر داشته و عورت را کشوف ساخته و مردی دیگر باز او
 نشسته با دگر خود بازی میکند و نفوذ شده و بیاید که این نقوش در صحت حسن
 و شباهت و رعایت باشد نقش کند و صفحه را بر گرسی گذاشته در جبال قمر
 هفت شب تخیم کند هرگاه قمر غروب کند بر دارد و در هر شب وقت وضع مثال
 جبال برج قمر بالبان و سنگ و زعفران بخور کند بعد از تمام هفت شب تمام
 چون اراده کند که این طلسم را عمل کند باید که مدام بر او نظر کند حتی تا قبل نماید که غرض
 حاصل است طلسم دیگر سحبه ولادت هرگاه قمر در یکی از این دو جات اربعه که از
 سحبه قوس جوت بود در افق شرقی باشد و ناظر شرقی باز زهره بودند باید که صفحه
 از نقره بگیرد و صورت زن حامله جاریه که بر کف طفل چنین دارد و مثال طفل
 که در گهواره بوده باشد بر او نقش کند و مماثلت این تا مثل را بقدر مقدور ملاحظه نماید
 و هفت شب در جبال برج سرطان تخیم کند و هر شب بالبان و سنگ و حب الغار بخور
 کند چون از تخیم و بخور فارغ شود زن قبل از مجامعت یک ساعت برخیزد تا قبل تمام
 نماید و نظر دوام بر آن نقش کند و وقت مجامعت نزدیک سر خود بگذارد و در حال حامله
 شود و صورت از قرار منقوشه است طلسم دیگر چنین



و عفار ب باید قطعه از فاذر اعلیٰ خوب بقدر مقرر بگیرد وقت طلوع برج عقرب
 صورت باری و عقرب را بر او نقش کند و جدا کند که وقت کمال طلوع عمل مذکور را
 تمام کند چون او را در آب بشوید و همان آب را بخار و عقرب گرفته و در فی اسحال
 او را بل بشوید یا بخار و عقرب بدید زهر از آنها بر طرف شود صورت آنها از انقضای
 طلسم دیگر در شفا و امراض بدنی هر که در دسردار د باید صورت برج حمل را مضمون
 و بیاغت بر او نظر کند بعد از آن بر سر به بند و البسته شفا یابد و گدازک خلق
 در د کند صورت برج ثور را مضمون کند و هرگاه معده یا پهلوی در د کند صورت سنبل
 مضمون کند الخرض اعضا و منسوبه به مرض چنین است ایند کورات باعتبار حال
 برج است اما باعتبار بیوت گفته اند که هرگاه دل در د کند صورت درجه های
 بنیت منوب بصدر را با درجه مقابل او مضمون کند و اگر درجه سجب مولود دال بر آن
 عضو بود او که است مقصودیم در طلسمات کو اک سبعة سیاره است
 طلسم اول سحبه شمس است اول روز یکشنبه وقتی که شمس در برج اسد باشد و غیر
 محدود و الدرجه بود دیگر گاهی که حدشتری سجد و اینها باشد که بلج است و حدود
 ایشان حدود بالین است باید بقدر مقرر در طلای خالص بگیرد از او تمثال شخصی
 بریزد پس تاجی از زرنج مقدار چشم او بر سر آن بندد و بجای چشم جوهری که شبیه
 چشم باشد بنشاند و بموضع ناف که بوزن هفت قیراط باشد بنشاند و در نزد خا
 یا حلقه طلای باریک در گوشهای آن کند چون شمس در اول ثانیه برج اسد رسد
 تا تمام پانزده درجه و پانزده دقیقه وقت طلوع شمس در آفتاب بگذارد و روز
 در کلاب خمیر کرده باز تمثال را از سر تا قدم باله و هفت روز دیگر در آفتاب بگذارد
 و باید این تمثال را بگیرد و در کیش در محل تاریکی در بالای مبنی بگذارد و پس
 در ساعتی از روز داخل آن محل شده تقدیس و تسبیح شمس کند و مدح و تعظیم سجده
 او در پس تمثال را باز معطر کند و سه روز دیگر بگذارد و باز در بیت تاریک بر
 سه روز دیگر صلوة شمس سجاء و پس در موضع روشن بر منصبه نصب کند

که عمل تمام است فوائد این طلسم آنست که در دجله و معده و النجلیا را نافع است
هر که این تمثال را بخورد دارد در نزد همه کس مغرور و مکرم باشد و با هر که خصومت
کند طغیان بدقولش مقبول همه کس میشود طلسم دوم متعلق بقبر است
طریقه ایست بکبریدن متقال نقره خالص و در وقت نزول قمر بر اسب سلطان
و طلوع سرطان در وقت خالی بودن سرطان از ذنب اما اگر اسب در سرطان باشد
خوب است تمثال زنی که عضوی از اعضای او اعوجاج نداشته باشد و اجوف
باشد بریزد اما بضعی اسهل باز و قدری بزرگ قطوانی سفید گرفته در کیشانه
روزد در کلاب گذارده با کلاب در جوف تمثال ریزد و هفت شب در جبال
قمر تخم کند و قبل از طلوع شمس بر دارد و هفت روز در جبال شمس بگذارد و از
خسک شدن آنچه در جوف تمثال است اندیشه نکند غرض آنکه شمع شمسی قمر را
بر آورد و در پس بیت قصبه که همه بیک اندازه باشند گرفته و با بر لیمان
به بند بهتر است که چند موضع از آن به بند و دیباید که درازی قصبه ده ذرع
باشد پس سنگ مرمر سفید که بر هر بیت خشت باشد و درازی آن نیم ذرع بود و در
نیز چنین باشد سوراخ کند و سرهای قصبه را در آن سوراخ کرده و اطراف آنرا
با الیگ تخم زینت و آب بکشد و در وسط آفتاب خشت کند و بر سریت دگر دگر
پس قصبه ها را نیز با الیگ مذکور مطین کند و بعد از خشت شدن تمثال را بر بالای
آن سنگ مرمر نصب نماید و دیباید نصب آن در وسط قریه باشد یا وسط صومعه
که اراده نمونیات آن دارد و این طلسم بجهت غالب امور خاصه انشاء زرع
و اشجار و تسبیل سیاه سحج قوه و قس علی هذا طلسم سوم مرزحل است و خوش
بشمار دارد مثل تبرید و احداثات و غیر آن میباشد تمثال سر بزرگی بسیار و مثل شخصی
که مربع نشسته باشد ساخته و از خلق با جوف از سوراخ کند چنانکه جوف دارد
بکبر و دو دست او را بر باطن هر دو ران او هر یک را بر یک ران او بگذارد و با جی از نرب
ساخته بر سر او دهند و سر و ریش را سیاه کند و از ترایق مصری خوب از نرب

خلق خوف از پر کند و سنگ سیاهی که او را حماهن گویند گرفته با سوهان کرد
 کرده پاره در خوف او ریزد چون خوف تمثال از ان تریاق و براده سنگ
 بر شود و سوراخ را مصطکی خائیده پر کند و این حروف که نوشته میشود بر سینه تمثال
 نقش کند و بعد بر مقدار نقش را سطر کند حروف اینست **هـ** و بیاید که وقت
 نقش بر صی که زحل در اوست طالع باشد یا قبل از ان به پنج درجه یا بعد از ان
 به پنج درجه طالع بود و احوال است پس تمثال را گرفته پیچیده شب در جبال برج
 زحل تخیم کند و قبل از طلوع شمس بردارد و اگر در شبهای تخیم زحل در مغرب
 طالع بود سیکو تر است بعد از غروب زحل تا آخر شب سخت بخوم بگذارد و بعد از
 اتمام این لیالی کوکی از نبات انخش را پیدا نموده هفت شب تخیم و قبل از طلوع
 برداشته در سردابه تار یک بگذارد درین هفت روز تمثال را س کند و کسی
 داخل ان سردابه نشود البته عمل تمام است و موجب فوائد و آثار کلیه است طلسم
 چهارم مرسته ی راست اثر این طلسم قطع بایدن بدان مغرط که مالک زرع و بدن
 باشد و صنع نزول صواعق میکند و این طلسم نزد ایشان سمی باسم تفسیر المبارک و با
 چون عامل اراده عمل کند بیاید که یک جزو از ذهب و سه جزو قلعی و یک جزو آب
 و سه جزو آهن نرم بیاید که توان ان آهن را نرم نمود و برابر همه اجزاء آهن چینی
 سفید که اعلی باشد در سفیدی بگیرد و لازم است که وزن همه اجزاء پنجاه و پنج
 استار و سه درهم و چهار دانقه باشد پس در وقت تمثال ریختن تبرقیب فلک
 دین مخلوط کند مثلاً در سبک ابتدا نرم پس سجدید پس بدب پس مس پس سرب
 پس قلعی دوم بار بوق سبک نماید چون که اخته شود و چرک را پاک بکشد
 و سیم بار بگذارد و از او مرات مدوڑة الوسط که وسط او اندک تعقیری داشته باشد
 این را خوب جلا دهد و بر وسط این حروف نقش کند **ق**
 عمل این بار و وزن زینت از خالی خوب تدخین کند و شانزده شب در جبال
 مشرقی تخیم کند عمل تمام و فوائد کثیره دارد طلسم پنجم مرسته ی راست این طلسم تخیم

متخفیع وقت قلب را اقدام و اگر غضب ملوک و سلاطین و دفع دزد و دفع شراب
 و اشغال آن مفید و مانع است باید در روز شنبه شروع کند وقتی که برج در جبال
 باشد و عقرب از حد و بالین پس باید حدید بگیرد و از او تمثال مردی بسازد
 که بی چشم باشد و اجوف بسازد با دق وجه بقدر مقدور در تخلیل و تصویر
 آن نگه دارد میباید که میان دهن و شکم آن سوراخ منقل باشد پس در سینه آن
 این نقش کند  و بر بهلوی او این حصه و میان هر دو کتف
 سه پس شراب صاف خوب منقل گمباله در دهن او ریزد تا خوب
 آن مملو شود پس شانزده شب از طلوع شمس بر دارد پس دایه که بر مینت
 سوش است و نام او جلد دهنیت بگیرد در وقتی که برجی که برج در اوست طالع
 باشد بالای سر تمثال و پنج کند میباید تمثال بر کف دست راست بر سینه
 باشد و باطن کف دست کنده کرده چنانکه گویا از کسی چیزی میطلبد و دست
 دیگر را با انگشتان کشیده و باید تخیم در جبال کوکبی که متعلق بعمل است نماید و فو
 بسیار دارد و صورت انیت که در حاشیه منقوشه است حکم ششم مرزهره رست
 بجهت شفا و کلیه امراض از قبیل فالج و رعشه و استقا و لقوه و اشغال آن مفید است
 باید که سفت و نیم استار و دو در هم پس بگیرد و از آن صورت زنی که در لیسان
 و فرجی داشته باشد بریزد و سر تمثال بمقدار آن بزرگ کند و جوف از او سر
 کرده و روغن زیتون خالص گرفته پاره مشک و غیر خوب در آن کرده در دهن
 تمثال بریزد که تا جوف آن برسد هرگاه زهره در نور باشد یا در حوت سیزده
 شب در جبال زهره تخیم نماید و این شکل را بر پشت و سینه تمثال نقش کند

 نماید و این نقش وقتی باید کرد که برجی که زهره در اوست طالع یا قبل و بعد طلوع
 فاصله پنج رجه عمل تمام است حکم هفتم منسوب بطار دست بجهت ذکاوت و
 طلب علم و محبت علوم بجهت جاده نرد و زرا و عمل نویسی و فصاحت و بلاغت

و معنی فوائد بسیار است باید که خاک معروف با سوانیت بگیرد و از خاک شش
 مصر پاره اخذ نماید و از چهار جانب اصل هر سن پاره خاک بردارد و از جانی که در
 بلاد صحیح محفوظ است بگیرد و اما بیاید که اید اگر یک نداشته باشد پس منع عری
 گرفته خاک را با سی استار که مجموع پنجاه استار باشد جمع کرده با آب نیل محصل
 کند و گرنه با آب عذب شیرین مثل آب فرات چون منع منحل شود خاکها را با آب
 منع خیر کرده از آن تمثال مرد و مرثه سازد و تمثال مرد را از تمثال زن اول کشد
 و سر از این نیز بکشد و الت مرد و مرثه باشد و در موضع نهانی زن ثقبه کند که با اندک
 الت مرد باشد چنانکه اگر الت داخل ثقبه شود و منطبق گردد و تنور را آتش بندید
 کند چنانکه خوب خورف شود پس رنگار را با آب ترک کرده این نقش کند چنانکه هر
 نظر کند ظاهر و سنگاره بید پس بار و غن زیت جنوب تدبیر کند چون عطار
 صورت مرد و در



در سبیل یا در جوزا باشد یا زده شب
 در جبال عطار و تخیم نماید و قبل از
 طلوع شمس بردارد و لطف گوید که اسفا
 ترتیب مصر امر کرده است باعث
 انیت که مصر را از تعلقات بعبارد

ستمده اند و از خاک غیر مصر هم ممکنست ولی بحدت ستادی مؤثر است و البته
 مقصد چهارم در علم دعوت کواکب بدانکه از شرایط این علم انیت که بواسطه قرب قمر
 بعالم سفلی ابتدا تسخیر او کنند چون از او مطلوب رسد بواسطه آدبه تسخیر عطار و مشغول
 شوند و بواسطه آدبه تسخیر زهره و مهل گردند و هر سه را که تسخیر نمودند بواسطه انیت تسخیر
 و بواسطه این مجموع دون زهره چه اوضاع مریخ است بتخیر مریخ و علی هذا اول اختیار
 طالع وقت است ای این عمل کنند چه ان رکن اعظم است در این قسم و در ساعت زهره
 ابتدا کنند و باید که برج طالع از برج سنجیمه الطلوع بود و مریخ قوی احوال در درند خاک
 از نظر عطار در دخل و از ترجیح و مقابل شمس و اهل مریخی بنظر تلیث یا ندیس و شری

در نهمه در درجه طالع یا رابع با سابع و قوی و مقبول و سابع از نظر سنجش محفوظ و در
 طالع قوی حال و باید که میان مریخ و عطارد و مریخ گونه نظری نباشد و باید که شمس
 در پنجم باشد یا نهم یا یازدهم بود و هرگاه مریخ در یازدهم باشد و زحل در ششم یا
 دوازدهم لیکن ششم بهتر بود و عطارد در دهم و باید که درجه طالع ثوابت بود
 و گوئی از کوکب ثابت بر مزاج سنجش در او نباشد و باید که قمر در سرطان یا ثور
 نباشد بلکه دایم بود و مقارنه با آفتاب چنانکه میان او و میان آفتاب دوازده
 درجه بیش نباشد یا محصور بین الحین یا میان او و دنب کتر از دوازده درجه
 فی السجده باید که از جمیع سعادات خالی بود و همه احوال او بد پس هرگاه چنین وقت
 پیش از آن سه روز روزه دارد و برخی گفته اند که از روز سه شنبه روزه بدارد
 تا بدو شنبه روزه دارد یعنی هفت روز روزه داشته باشد و در جای که تفریق
 داشته باشد همچون کشت زار و چشمه مسکن سازد و لباس سبک بپوشد و خوش باد
 مطلق داشته باشد در پوشد و چون وقت در رسد بجل شروع کند و بتدریج تحلیل
 غذا کند چنانکه صفای پی در پی در درون او ظاهر شود و مزاج را متعین کند و اگر تحلیل
 اکل گوشت نماید احسن و الا باید از سینه یا دست بود و از اعضا تنه منسوب است
 و از این اعضا آنچه بتواند بصدقه دهد و باید که بمیت و مقبول نظر کند و ابدان
 حیوانیه را که در مریخ چیز از سر بخاند و در لطافت و طهارت بدن و لباس سبک
 نماید و احتیاط کند که نخورد و چینی نشود و چشم چپ خود را از نظر کردن بختی
 قبیح بگذارد و هر سه روز موی خود را ببرد و خیرگی گرم و تر بخورد و در علوم
 علوی فکر بسیار کند و بالوک نشیند و اگر نتواند با اهل علم و اشراف و بجا فور
 بهم ایستد بجزر کند و بعضی برانند که حب البان و از خمر و طلق و صمغ و حب خرد
 و اتقان و صمغ در طب همه را مسادی یکدیگر بستانند و بگوید و با شیر زنان عجن
 و در مجمره نقره بدان بخور کنند و رعایت این شرایط در شب پیشتر باید کرد و در
 حمامی در براندازد که در او شبه سرخ و شبه سفید باشد و اگر از نقره بود هم

و چنانچه از اسما و اعظم حقتعالی بآخود دارد و چون این شرایط رعایت نموده باشد در
برابر قمر منخرف بایستد و باید که انحراف او از جانب چپ و چشم راست بدو نظر
نگردد بلکه چشم چپ سه کمرت بدو نظر کند و در کمرت سوم بگوید ایها الملک الکبیر و ای
الرحیم برسل الرحمة و منزل النعمه فاتح السعادات و حصل المرادات باظم مصالح البلاد
و معطى منافع العباد المتحرک باسحر کة الابدیه التی ہی اسرع حركات الکواکب لاجل استخفاف
الاجناس و استيفاء الانواع المعقصة على كل النوع الاصطناع جامع انوار الکواکب و
ما قلنا و المعطى الاتصالات العلویة و قابلها المتفرقة بتقسیم فلکها منارل و در حبله علو له
فی کل واحد منها سبب انوارل نیاطر کل ثابت و سیار و منتقل من اطوار الی اطوار
بما یرج الکواکب بطبیاعها و تارکها فی صنایعها و یتبدل من طبع الی طبع رعایتة للرافل
و عناية بالکائنات من المسهل الی التبع الاول طبیعتک الارض منزل الامطار و
الفضة فی معادن الاحجار مستحق الارزاق و ترضع النبات و اسجدون من یدی الاحسان
الموید من عند العليم القدیر اللطیف الخیر جلت عظمتہ و عمت کلمته تنقش المواد الخضرية
بالنقوش الروحانية و تصور النطف الانسانية بالصورة النورانية و اهب الانسان الی
الاشکال و احمداً و احصاها باسخر العلم و السخاء و اللطافة انی مقدر کما لک و مقصر علی ما خلقت
کما لک و کیف لا وانت خلیفة النبی الاعظم و واسطة الصیاء الاکبر فی افاضة انجیزات
علی العالمین و المبدء الاقرب فی عالم الکون و الف و د و شمسک یا و اهب النخل و اناخ
العقل و بالذی دورک و نورک و فی الافلاک سیرک ان یسجد لک و یعطا یا لک سبحانک
و مناسکات سجدة فانت المحضون بالرافة و المتعین لرفع الالفه و همچنین سه بار سجده
و سجده کند و هم در ماه هر وقت که او ضعیف اسحال بود این کلمات بخواند در ماه
دوم و قشیکه متوسط اسحال بود و بخواند و در ماه سیم و قشیکه قوی اسحال بود در موضع
شرف خود و اتصالات میکند حاصل بخواند و چون سه ماه اینعمل کند میان اینا این
حاصل شود و باثر محبت در ماه پنجم و ششم بدیداید و این شخص هر قدر عاشق کرد و در حال
از او صبر نتواند کرد و اثر این مدت تندرست و معتدل المزاج بود و خبرهای خوش بسیار

شود و در ماه هفتم سایه او زیاده شود و در هشتم زیاده از آن چنانکه او خشمی گفته
 در ماه هشتم سایه بر هزار ذرع رسیده بود و در ماه نهم و دهم روشنائی قمر در هشتم
 او بیشتر نماید چنانکه بدنگاه تواند کرد و باید که چون باخیزند رسد هر روز زیاده از
 یکبار در او نظر کنند چه هرگاه بیشتر کرد و شود و در یازدهم هر شب فلک افتاب و
 ماه و کوکب را بخواب بیند و ماه خیزد را بر او عرضه کند و در دوازدهم دل او خوش شود
 و فرح و نشاط بدیدار و کار برادران آن کرد و در او ملوک و امرا خلعت بدو رسد و هر
 که کند همه صحیح باشد و هر حادثه که در شهر واقع شود خبر آنرا در آن روز بی زیاده و نقصان
 بشنود و یا در خواب بیند و چون یکسال تمام شود و این علامات دیده باشد بداند که
 مقصود حاصل شده و قمر سحر او گشته و هر آنچه خواهد از او درخواست کند نصیب
 چون از تسخیر قمر فارغ شود باید که سه روز روزه بدارد و بعضی گفته اند از پنجشنبه تا چهارشنبه
 و در عروس قربان کند و جگر هر دو را بجزرد و اگر گوشت بجزرد از گوشت دست گرفته
 و زبان او بجزرد و بوقت استغفار تسخیر او قمر را ترک کند و چون بدان شروع کند بگوید
 ایهما الیه العظیم کلما حصل لى من السخیر فهو منک و کل ما یندفع من الشرع ینى فهو منک انى
 محتاج الی ذلک الامر و هو بید عطار و فاریدان تسخیر لى ذلک منه و اذن لى حى الله
 منه و باید که حابه او که با طرف عطار دبو در نگار یا کجی بود و سواری از رصاص در آن
 دست که با طرف آن بود کند و شافی از زر و شافی از سیم در آن دست گیرد و بپوشد
 و کمون کرمانی و حق جلی و در سیاه و با آرد و پوست بادام و مر حب البان و عطر
 در مجره رصاص بخور کند و چون عطار دبو در وجه شرف رسد بگوید ایهما الیه العظیم
 الیه الما طق العظیم الما طر العالم تخفیات الاسوار الما طلع علی سریر الحکم العاظمه من
 کل فن الکاتب اسما سب العالم ما جبار السماء و الارض صاحب السجل
 و الما طرات و النطق و انهم صاحب الفکره و البدییه و الداء و العصور العاقل و اللطیف
 بلطفک اسخفی فلم تظهر للعبین و استرت فلم یعرف بالطبع انت مع السعد و مع السوء
 شخص و مع الذکر ذکر و مع الانثی انثی و مع النهارى نهارى و مع الیلى لیل و مع لیل لیل

در خاجه فضلک ما رختتم و ساکتتم باشکالیم اسکناک بحق معطیک مژده الموابد
محلک بیده المناقب الی تقیض علی قوه من قواک و تعین کذا و کذا و در نوشتن
باید که سه حاجت از آن چیزها که بد و منسوب بشتر نه طلبد و باید که در وقت حاجت
مسعود بود یا متصل سعیدی و در جزا باشد پس بگذارد تا باز بدرجه شرف رسد
و باقی حاجات منسوب بد و همچون عقل و منطق و کتابت و فلسفه و کیمیا و نجوم و
حساب و علوم شکله و سفید و زرد و بر کسیکه خواهد و اطلاع بر امور خفیه و تجارت
نافعه و صناعات بدیهه چشمهای آب طلب دارد که باذن الله تعالی روا گرد
تسخیر زهره در این عمل بقدر عطار استعانت جوید در وقتی که قمر بطارد متصل
نباشد بمقارنه پیش از اجتماع و باید که قمر متصل بزهره باشد و چون شروع کند روز
شنبه روزه بدارد تا پنجشنبه و کبوتری سربک ابلق باشد و جگر او بخورد و جاننده
در بوشد و خود را بلالی و جواهر که دست دهد بیاراید و مشک و عنبر و عود و کلاب
خوشبو کند و لباندار عود و مشک و سک و قسط و زعفران و لادن و صندل و شکر
و ورق صمغ صاف و اصل البوس را اجزای مساوی دهجه را بگوید و بکتاب عجین
و در مجمره نقره کهن بخور کند و مجلس شراب مهیا دارد و بیاراید و مار و خوب
گویند کان مرغوب از زن و مرد بقدریکه تواند حاضر کند و بر عترت که برابر طلوع زهره
باشد بشیند چنانکه طلوع کند در نظر او باشد و بر بالش بنزنگی کند و باید که جمله او
شراب و سباط و فراش و جامهای حاضران سبز باشد و خورش اینان گوشت سینه
و در آن دینه باشد و این مجلس را پنجمین سه روز مهیا دارد و اینست در روز شنبه
در شب بزنا گذراند و شب سیم چون زهره برآید بر خرد و او را خدمت کند و بگوید
ایها السیده العالیه الکریمه السیه السحیه الملیتمه الضاحکه السخوۃ العاشقه السحیه
اللینه المتخلیه باحسن الصفات الرقیقه المحل الانیقه اللول احسنه و الصحیه و المجاهد
المحبه و الصباقة و المسة الموصوفة بزجاجة العقل المدکوره بفرط الملاحة ذات الاحوال
اللطیفه و الاسکان اللذیة الموصوفه بالمطربة المتردیه بزور و اجمال و السهقة صاحب الکریم

المنیر والنفیس استلک بالنور الذی لا یزول والجمال الذی لا یجول والغر الذی لیس فوقه
 عز ولا اسم التجل المجد ان تعطنی مطلوبی و باید که اظهار عشق و محبت او کند و اشعار و یاری
 و عربی که در باب عشق باشد بخواند و تصنیع کند تا مقبول او گردد و علامات آن باشد
 که اسباب لعل او بسیار باشد و امر او از زبان بدو میسر کنند و بی طلب و رغبت او
 آید و باز بونی دیگر مشغول شود و بشرایط مذکور قیام نماید و بعد از سه روز هر حاجتی
 از خواج که بدو منوبند از لعل و لعل و طرب و زینت و صورتیابی خوب و حلویات
 و نطق و مهارت در سخن و مثال آن بخواجه کتخیر شمس چون اراده این عمل کند باید
 در موضعی باشد که با قناب منوبست همچون بلاد ترک و بنشاپور و طوس و امیر و
 و هرگاه دست دهد در فارس و بابل و اذربایجان و در خانهای ملوک و قصور و ارستیه
 و جامه حریر بپوشد و زیور بپوشد و بجواهر قیمتی خود را بسیار اید و باجی از زر مرصع بپوشد
 بر سر بزند و سوار زرین مرصع بر مرکب دست کند و انکشته های نازنین بر کفن یا قوت
 سرخ در انکشت کند و انکشت کند و بستاند زعفران و میوه دلک و جواهر و خود و مویر
 و طلق و نای و بگوید بشیر کا و عین کند و در محسب زر بنجم کز سحر کرد و چون آفتاب
 بآول دقیقه حمل رسد طالع وقت اختیار کند و باید که آس باشد و از شخص خالی
 و اگر سحود در طالع و صایع باشد با نظری سحر و نهتر باشد و سه روز روزه دارد
 و بعضی گفته اند که روز شنبه استبد کند و تا یکشنبه روزه دارد و کوساله قربان کند و از
 جگر او سحود در بوقت افطار اگر گوشت خوردار گوشت دل بره خورد و بسیاری از آن
 نیز نصیقه دهد و بجا نوا سیکه بدو منوبند همچون شیر و طیلس و غنم بسیاری از آن بخورد
 و چون شرایط تمام شود اگر آفتاب بدرجه شرف خود رسیده باشد بهتر بود و اگر
 انوقت غایت ارتفاع آفتاب بود بهتر پس بجنوع و خشوع بالیستد و بگوید آیه
 المستغنی و الملک المستولی السید العاقد و السند القاهر المذی خففت لاشراقه اخاف
 الوجوه و اسفر سحبه صباح السجود و المتفرد باقسی العز و العلاء و قصار الرفعة و السناء
 المستمد من العالم العلوی و الصقع العقلی من امداد الفیض اکملها و من استنباب القوة و کمالها

اجلها واجلها الذي ارتدى برداء القضا والضياع في لهيه مدد لتقص تقبيل النور في
الابد فصرى في كل مظلم صوته فاصبح شرقا وابسط على كل كفيف شعاع نوره فاسى
سوقا قد تجلى من الاسكال بافضلها وتجلى من الالوان باجلها واحتوى من النحال الكبريه
على احمد واستولى من الافعال العظيمة على امجدته قائد الزراري ومديره وكفيلها و
مصرفها وسعدته ونخبها ومقورها ومحررها انت الملك وهو اسخا زم وانت الاصل و
هم الاخوان اذ اطلقت النوارك وطلعت اوارك اسخبوا واستروا خائفين وحين
خافعين خاشعين لعلو رتبك وسمو درجك واذا استرقت ارك من جنابك
المقدس الى عالم الكون والفساد لعلته العناصر من احوالها وعزت الاركان علامتها
يا ما عشت الرياح اللوايح من اماكنها ومنزل الاسطار السوايح من موطنها وضطر الرعود
لنصيبك مامع الهواء بمقارعها وموقد البوارق ليخطف ابصار الناطرين بقوادعها
انت الذي يرتفع التكب بجبك من حضيض الدل والشقا الى اوج الغزه والعلادير
المعتصم بذلك من سفح المهانه والاسكانه الى قله العظمة والكبرياء حتى مغاذلة النفوس
المستوليه على مشر الشبر ونذهن لها بجباره من الاسود والاحمر اهبها المقدس من معارضة
الاضداد ومشاكله الازداد والمنزه من النقيضات والتاثيرات السفليه المنعاليه من ان
تسرفه وجوده العدد الراني للاحصى ثناء على حضرتك المظهره موافقه المكرمه وكيف
لا اعجز وقد حارت العقول في اكناهه عظمك وطارت الامارات في ادراكات ر
وقصرت اجنحة الادب من ان يحوم حول حمى كبرياك اسئلك بحق عزك وعلامك و
رفعك وسمائك وعز شرفك ونهائيه كرمك وبالاته الاعظم الذي خضعت هذه الممان
وحلايك بهذه المكارم ان تقضى حاجتي وتعطيني شؤلي ويغض علي ما مر لي من الاستيلاء
على خزائن العلوم وكمنز احكمه والاستعلاء على جنس الناس ومعه الشبه انك اهل الكرم
والجود والعبد المخلص لواجب الوجود ليس سجده كذا كرم سيدك بدرجه شرف ودرج
بابند از اوقت بالاستد وحذرت كذا يا جاشه نگاه كه وقت ارتفاع بود و اگر مطالب
او در توقف افتد بدان سخايت تماشاه بگذرد چه بعد از ان آثار قبول ظاهر كرد

وقت و عقل از یاد شود و مهانت و مکانت او در دل خلن افتد و باید که بدان بخور
 شود چون کمال شمشیر بر آن ملاطبت نماید باز خود را پنجه نمیکند ذکر رفت بسیار آید
 چون بدرجه شرف رسد بایستد و حاجاتیکه بدو مغلوب باشد از ملک و ریاست
 و شرف و غلبه و قوت و عقل و طمانت و کنوز و دفاین در خواست کند و بعد
 از آن خدمت بجای آورد که او عطیه خود بدیدد و باز خدمت او را ترک نکند و بدان
 نیز مداومت نماید بلکه در هر سال چهار نوبت بوقت انتقال او از فضلی افضل این
 خدمت بجای آورد و در نخست سخن از او دفع کند تسخیر مرغ باید چون ابتدا تسخیر
 او کند و در جدی یا یکی از ماههای خود بود و از نخست خالی و باز هر هیچ انصافی
 نداشته باشد پس جامه صوف سرخ در پوشد و کلاه سرخ بر سر بند و از صف و کجا
 سوار و خاتیم در دست کند و از روز چهارشنبه روز گیر و تا روز شنبه روزه دارد
 و در روز هفتم اسفودی سیاه دشتی بکشد و جگر او بخورد و از کبوتر و صدف و تخم
 و از خر و افیون و دار فلفل اجزای متساوی همه را بکوبند و در مجمره آهنین بخور کنند
 و شمشیر برهنه خون آلود در دست راست گیر و در سر بریده در دست چپ و اگر
 آدمی بود بهتر بود اما باید که سر ترکان نباشد و اگر گوشت خور باید که سر گوسفند
 و ترکان را حقه صاف آنها که اشقر باشند از آن بدیدد و در برابر مرغ بایستد و خدمت کند
 و بعد از روزه که او را اضطراب حاصل میشد روی بر خاک نهد و اگر ده روز بوده
 باشد ده نوبت و هرگاه کمتر بود هم بمقدار آن و بعد از آن سر بردارد و سجده بکند
 و بگوید یا ابراهیم در قدۀ الریه و منزل الملوك عن کرامه سیما و مدبر السجارین و من
 و ما و المتلحن: الاصل فی التعلیل و القال و المرء و السجد ال و اراقتا الدماء و القات
 الشرفی الدماء و بابها و الشیخ القوی لهکلب السدی الغضب المتقلب السجابر العاص
 القاهر القادوم الکاسر ذو السیف اللامع و السجید القاطع صاحب السطوة و العز
 غالب السجوش مادم العروش کثیر البأس و الشدة عظیم القوة و العظمة السکوتی
 سن و مهب لک قواک و صفاتک ان تعطينی کذا کذا و حاجاتیکه مناسب او

باشد از فتح قلاع و تخریب دیوار و فتح جبار بره و مانند آن درخواست کند و باید که بطریق
کند و از او این نباشد و هرگاه که از او حاجتی طلبید اول از افتاب دفع شر او را در خوا
کند تا او را تسویر از تسخیر مشتری ابتدا بدین عمل وقتی باید کرد که مشتری در خانه
خود یا شرف باشد و اگر میر نشود در خطی از خطوط او باید که از نخست خالی بود و
در تسخیر او استخانت برنج جوید و چون شروع خواهد کرد و جامه های نیکه بنشیند
بمشتری از ختبه رنگ و اصل پوشد و دیوار و خواتیم خود را بسیار باید و تسبیح در دست
گیرد و باید که مصحف یا چیزی از دعوات یا خود دارد و در هیچ حال بعتق مشغول نگردد
و روزا دینیه روز و بدارد تا پنجشنبه بر دوزه باشد بنان و آتب افطار کند و از مال
حلال انقدر که تواند نصیقه دهد و پیوسته بذكر حق و تسبیح و تمجید مشغول باشد
و بمیعه و مسدروس و قصب الرازیانه عود و صمغ و مسنور و حب الغار اجرا
تا دی در مجمره رصاص سفید بخور کند پس روی بقبله السیاده و بگوید یا ایها
الطاهر التقی السجد القادر البکر العطف الصادق البر الشریف العطاء و رئیس العلماء
والاولیاء الباسک البعید بنی اسحق و اسحقه الکریم الامین السخی العظیم السید الاول
القاهر الماهر حسن لصفه بسیط العلم جمیل العقل صفی الفهم اعظم الصعود مستقیم الراي
مفتدا حکم و الطهاره و اصل النکاح حق حلال مکانک در رفعة موطنک و اشراق
نورک و غر و حبک و طهاره طینک آن تخطی مطوبی و تسبیح دعوتی و تحصل غنی
یا سید الکواکب و اسرار السیارات و قاضی الحاجات اسئلك بالاکه الواجب لذاته
التمنی لا تقبل التلقی الی شرح حلاله و لا بدیر که اسحاس و الامکار اسئلك بن الغفل
فاضر عن ادراک اسئلك بن تعلی عن الاسم و الرسم الذم احتیاجه عن کل علم و عقل
اسئلك بالمره عن شایسته کل جوهر و قوه اسئلك بحق الذی حارت العقول
والادکان الیه بالقدرة الغره و العسل و الفردانیه ان توصلنی الی ما سئلك بحسن
النظر یا بهی الوجه یا نور العینک یا صاحب النوایس اجب دعوتی و خضوعی لک پس
سجده رود و حاجتیکه بد و بنشیند از مال و لغت و مدد او را بیاست و مانند آن

از آنجا که بیک ماه طول نکشد که او میل بدو کند و حیرات و مبرات بسیار بدید
 تسخیر رخل باید که رخل در بیت خود باشد یا در شرف و جدی ادلی باشد و هر
 چند نظر کوکب بدو بود خوب نباشد و هر قدر نظر کوکب بدو کمتر بود بهتر است و
 چون شروع خواهد کرد جامه از دیباج سیاه در پوشد و کلاهی از دیباج زرد بپوشد
 بر سر نهد و سوار و خاتیم اسب و یا اسب در دست کند و در روز یکشنبه روزه
 مدارد تا روز شنبه روزه دارد و باید که کلاه سیاهی سیاه و سکی سیاه معده باشد تا در
 شب شنبه هر دو را بکشد و بنزد هفان و قدر دانا و قشور کند و در پنج اسب و در پنج
 دیگر افیون و استرک و اجزای متادوی همه را کوبیده و بپول باغ و عجن کند و در محرمه
 اسب بجزر کند و استخوانی در دست گیرد و از گوشت جانب راست گوشت بجزر
 و شکبه در دود را با سقاط الناس صدقه دهد و در تسخیر او بطارد و استعانت جوید
 و سجده است او دو سال و نیم در نهایت سواطنت قیام نماید که او انمخس را با دشای
 رساند اگر چه از خرد مایه ترین خلق باشد و تسبیح او اینست ایها السید العظیم
 القاهر السجبار القادر العظیم الشان العالی المکان الکبیر الرضیع ذوالعقل الصافی
 والضم الوافی الشاخی التعلیم کبیر السخط العظیم الضب قوی السجد ذوالفضل الکامل
 متم الوعید والتعب دلیل لمن ابجته و تقال لمن ابغضه اسئلك بحق حالک انی
 لا اله الا هو ولا رب سواه ولا معبود الا اياه خلقت و جمیع من فی ملکوت الامر
 دار کزمت علی السماء و سبحی آله الذی مدبرک و مدبر کل شیء مافی الارض و السماء و فی
 العلویات و السفلیات من البدایات الی النهایات اله الذی لیس کلمه شیء و هو
 علی کل شیء قدیر و بالاجابة جبر و سبحی مالک و خالق الرضوان و اسبحان و ابیع
 مافی ملکوت الامکان و الاکوان و النیران و اسئلك بحق آله الذی وصفها لک
 ان تقضی حاجتی الذی شرحت لک و اموری الذی انکشف عن ذنوبک و لا
 تیأسنی من جوار حضرتک انی خادم بیابک و ملتجی ببارک و ذاکر لصفایک یا عظیم
 الغضب و السخط اقض حاجتی کیف تشاء علی فانت یا عظیم الکواکب ان تغفل عن حاجتی

خاتمه در الشمه از غزایم و تخم نیز کویند اما تغیریم بنا بر آنکه هر که خواهد بدین شغل عمل
نماید باید که او را غزیتی صادق و دینی موافق بود و چه بی تصمیم رای و تدبیر غزم
ایجاد امری بر غیرتی صورت نه بند و الزام طاعت بر شیاطین و جن و انس میسر
نکرد و در همین غزمت علیک ادا و جهت و خمت علیک پس هر که خواهد بدین علم
مشارالیه داخل شود باید که بر ریاضت و طاعت مشغول گردد و بعضی گفته اند که باید
دو سال روزه بدارد و افطار بنیان دکنک و سرکه دست کند و از حیوانات کبلی اجتناب
نماید و از زنا و شهوات بالمره محترز باشد و در شبانه روزی هفت مرتبه غسل کند و کمتر
از دو مرتبه نباید یکبار در روز و یکبار در شب و بعضی گفته اند اگر چهل روز ریاضت
کشد و روزه دارد کافی است و بعد از ریاضت در وقتی که آفتاب بدرجه شرف رسد
در زحل در اوج یا در شرف یا در خانه خود باشد و قمر سگوار حال بود و نجشبه از دو شغال
نقره خالص و بقولی بسته شغال خاتمی بپزند و در وجهه کهنی از ریاضت یا بطور صافی در
بنانند و این صورت راسته سطر قنادی نقش کند اللهم کهلج حلسطو مملو حلسطو
و دوده هم هم صمغ یا رب دایر و درست راست کند و پنهان بموضعی رود که
لطیف و خلوت بود و چهار رکعت نماز گذارد و در رکعت اول تریل بخواند و در دوم
بس و در رکعت سیم دهان و در چهارم بتدک الدیمی بیده الملک و سوره و الحمد و با
گفته اند که هر چه خواهد بخواند و چون روز جمعه باختر رسد در شب شنبه بعد از آنکه
سردم آرام گیرند بر سطحی بلند رفته که مجرب نباشد و پاک بود و آنجا تم را بموی دم است و کی
که است شب باشد از سر جوی از سر انار که طول آن رخ زرع بود و فرو آویزد و حیوان نشیند
که خطی تواند کشید که او را آن خاتم در میان آن خط بود و با سنگ و زعفران بخور کند
و بیت و یکبار این اسم را بخواند اللهم یا شیخ شیخ والا لارس شیطان الدنمی له الامیاء
احسنی و الصغفات العلما و الصنیاء و البهجه و الهباء یا ذا القو لمخو ثوا و مو ثوا و میو ثون الله
هو میو کل مکان ممدوح بکل لسان مذکور کل اوان یا ارض عرش ارضی ط یوخ الاخوان الله
سبقت اولییک قبل و لا قبل الا دانت قبله یا ممول ارض ارض خیم ارض میو ثون الدنمی

هو الرحمن الرحيم الذي طأ كل شيء بعد له در حمت يا حيثو مشهور وارشش دار علون الذي
 لا يلقى التسع والتخمس والتليل الا انه باهيا شراها اذوني اضيادته اضيادته اذوني
 هو اسحق لقيوم محي الموتى الذي قامت السموات والارض واسحق باهره يا ديتا
 سيطرون الذي غنت الوجوه وحقت الاصوات له وذلت له الشمس الباذخات
 الصناعات الصلاب يا نور دار عيش دار عيش لعشون الذي استغنا بنوره اهل السموات
 والارض والنجبت بنوره كل منيا ووجهه دنور يا استر السر واسحق اشيا اشقون الذي
 دلت الاغرة لغرته وقهر كل شيء سلطانه وقدرته وملكه يملكوا يملكوا يا علام ارحل
 ارعى ترنور العالم كحل شيء كان ويكون اسحق الذي لا يغرب عنه الخيوب وما يخفى
 يا منقذ محتشاهن لاهون الذي انما امره اذا اراد شيئا ان يقول له كن فيكون ودر ميا
 ان خطا بقية شب را نماز كبدار دهرگاه بتواند هم در اسحاق خستد تا صبح صادق پس
 برخيزد و سجده و بنوكند و سجده را مكرر كند و سبب ديگبار ديگر بخواند پس اسحق تم را
 از اسحاق فرديگيرد و در حيرت سيند چيد و بشك و غنبر و كافور مطيب كند و در حقه پاك بند
 و به كشي كه بر آن بافهاي حق باشد مهر كند و نگاه دارد و نو ايد اين خاتم في نهايت است
 از اسحق اميد اگر خواهد مصروعي را شفا دهد بشك و زعفران مهر بر چيزي هند و از اسحق
 و بد مهر تابشاند نيك شود اگر قوي بود هر روز سه نوبت چنين بدد و اگر ترش
 او را بر ورق امونويد و بر او بياويزد هرگز ديگر خنجر او ظاهر نشود و هرگاه لوحی
 از كل سازد دان مهر بر اسحاق هند دايه كه الدين اسود لم يلبسوا اسحاق كه اوليك
 هم المندون بر اسحاق خواند هر كه امزاد كردن اندازد از هر سحر ترسد اما چون در كرد
 اندازد بايد كه بار ديگر اين اسحاق انداگر خواهد كه دفع سحر كند لوحی از كل سازد و
 اين مهر بر اسحاق هند دايه و مكرر او مكرر الله را تا اخر بخواند و الموحرا در جاني دفن كند
 ان سحر باطل كردد اگر خواهد چن را از سر ايا بقبه برون كند كل را بدان مهر كند و در
 ان بقبه بنيزد و ديگر اواخر جوامعها مالم عصيتوه و مهر تمويه همه متفرق شوند سحركم
 حب العنود و جن بطلب ملك الكتاب در مطبوعه محوره بلي نر يور طبع